

باسمه تعالی

از ما انگیزه و اهداف فصلنامه را پرسیده‌اند، و این که چرا طبق معمول در شماره نخست به تذکار آن امور نپرداخته‌ایم. اما چه بگویم که گفتن را بشاید و یکباره بیرون از دایره حقیقت و راستی هم نباشد. بسیار دیده‌ایم که یاران در آغاز بشارت داده‌اند که «جهان را سقف بشکائیم و طرح نو در اندازیم» اما واقعیت این است که ما به کوتاهی خود و بالابندی این روزگار واقفیم. چرخ گردون معطل نبوده که ما از راه برسیم و به گردش نابسامان آن خاتمه ببخشیم. خیلی خوشبینیم اگر بگویم ده درصد کار ما، شماره بهار را در پاییز به دست مشتاقان رسانده، تا شماره پاییز را کی برسند. آن وقت چه جای لاف و کزاف؟ از این گذشته ما بر این باوریم که کار وقتی در منظر عموم قرار گرفت، خودش را معرفی خواهد کرد. زیرا «شک آن است که خود ببوید نه آن که عطاری بگوید.» لذا برای این که دوستان را در جریان سیر طبیعی این کار قرار بدهیم، به نکاتی اشاره می‌شود.

۲✓

آشفته‌گی‌ای که امروزه بر جان و جهان مردم ما سایه افکنده، امر نوبنیادی نیست، زخم ناسوری است که از دیرباز بر پیکر جامعه نشست و تمام شیئونات زندگی مادی و معنوی ما را در بر گرفته‌است. هرچند اینکه همه کاسه کره‌ها بر سر اربابان سیاست خرد می‌شود زیرا آن درمندان مجبور در نوک پیکان این آشفته‌گی قرار گرفته‌اند. اما ریشه‌های این ابتلا فراتر از مدار درایت و قدرت آنان است.

واقعیت این است، ما پیش از آن که در حوزه سیاست و عمل گرفتار این بایا گردیم در حوزه‌های فرهنگ و حتی دیانت دچار آن بودیم. فرهنگ بیمار و دیانت بیمار، نمی‌تواند جامعه‌ای بسامان بسازد و بنا بر این از این توفان مهیبی که اینک ما را احاطه کرده‌است، هیچ‌کس خشک‌دامن بر کنار نایستاده‌است. تا خود را نجات یافته‌ادی فلاح ببندارد و از ساحل امن، دست و پا زدن گرفتاران گرداب سیاست را تماشاگر نباشد. اینک چندین قرن است که در مزارآباد شهر بی‌پیش ما اجاق فرهنگ خاموش است و ما دیانت در هاله‌ای از خرافه و عصیبت‌های قومی محصور مانده‌است و جامعه دیری است که نه از آن گرما می‌گیرد و نه از این روشنی. این گونه بود که با برخاستن بانگ گوساله‌سامری مارکسیسم، جوانان معصوم و معذور ما دل و دین باختند و به تبع، ملک و مملکت را نیز. و جامعه‌شان را به امید رسیدن به سوسیالزم، از دوران برده‌داری نیز عقب‌تر نشانند؛ و این همه ناشی می‌شد از نارسایی زبان و تصور در فهم عالمان ما که ایمان مردم را به تار مویی بند کرده بودند. آدمی به زندگی کردن محتاج است و می‌خواهد آزادانه نفس بکشد؛ وقتی راه تنفس سد شد، بی‌اختیار به تکاپو بر می‌خیزد و آن مانع را هرچه باشد از سر راه خود بر می‌دارد. وقتی موی بلند، سند ارتداد جوانان شمرده شود و چون و چند در مباحث عقیدتی، بدعتی عظیم، معلوم است که قصه به کجا خواهد انجامید. برای نجات از این بحران، باید اجاق افسرده فرهنگ را روشن کرد و برای دیانت نیز زبان و محملی در خور امروز جست‌وجو نمود.

۳✓

تاریخ بی‌شائبه هر جامعه‌ای را باید در ادبیات و هنر آن جست‌وجو کرد. تاریخ معمولی را ذهنیت سیاسی و ایدئولوژیکی مورخ می‌آفریند و احتمال تحریف و توفیر در آن بسیار است. می‌توان آن را به دلخواه حزب و سیاسی تغییر داد و به گونه‌ای نگاهت که سیمای واقعیت آشفته کرد. زیرا مورخ با ظاهر امور مرتبط است و دستی نیز به استدلال و قیاس و تجربه دارد. آب ظاهر همواره گل آلود است، و راه استدلال و تجربه همیشه روشن نیست؛ لذا در جوامع بحران‌زده برای رسیدن به حقیقت نباید به سراغ تاریخ رفت. باید «در» خاموش و غبار گرفته ادبیات و هنر آن را گرفت زیرا ادبیات، زبان باطنی حوادث است و نمی‌توان کل ادبیات یک کشور را به دلخواه گروه و سیاسی ساخت و پرداخته کرد. دروغهای تاریخی به واقع دروغند و گمراه‌کننده، حال آن که در ادبیات اگر دروغی هم راه پیدا کند، نصفی از واقعیت و حقیقت را با خود دارد و راه‌گشاست. تاریخ، هر حادثه را بعد از

سراسر آینه



نثر درسی، شماره دو / ۲

۴✓

از عمر مقاومت ملت ما در مقابل تجاوز بیگانه قریب دو دهه می‌گذرد؛ دو دهه بسیار عافیت‌سوز و عبرت‌آموز. این مقاومت هرچند از جنبه‌ای سراسر رنج بود و مصیبت بود و ویرانی، اما زوایای مغفول ولی دلپذیری نیز داشت که نباید نادیده انگاشته گردد. یکی از این دستاوردها، خیزش عظیم در حوزه فرهنگ و خصوصاً ادبیات و هنر بود. همپا با شروع مقاومت و آغاز فصل نوینی از تاریخ مملکت ما، پدیده ادبیات نیز راه‌رفتن تدریجی خود را آغاز نمود. شاید مسئولین نشرات حزبی ما در آغاز خالی از یک ذهنیت خودآگاه، صرف به خاطر خالی نبودن عریضه، در ورق‌پاره‌هایشان گاه شعر و قصه دست‌وپاشکسته‌ای را نیز به چاپ می‌سپردند، ولی بی‌خبر از آن که دارند پای سنگ ادبیات مقاومت را می‌گذارند. این جریان کم‌کم ادامه یافت و با رشد ادبیات مقاومت خصوصاً در حوزه شعر، پا را از دایره تنگ جراید وطنی بیرون نهاد و در مجلات کشورهای مهاجرنشین و از آن میان جمهوری اسلامی ایران جا باز کرد و شاعران و نویسندگان مهاجر خودشان را به عنوان مجموعه‌ای دارای حرف و پیام معرفی کردند. اما از همان آغاز با یک مشکل عمده مواجه بودند و آن در دست نداشتن یک رسانه مناسب جهت انعکاس تأملات ذوقی‌شان بود تا به وسیله آن بتوانند راحت با مردم و دولتمردانشان دردل و دیالوگ کنند و بگیرند که آنها نیز در این میانه تیر و تفنگ، حرف و حدیثی دارند که شاید درخور شنیدن باشد. اما قفس تنگ جراید حزبی نمی‌توانست پذیرای این پرندگان پرآشوب باشد و جراید ممالک دیگر علی‌رغم محسنات بسیار، هنرمندان ما را در حوزه محافل فنی محدود می‌کرد و از ورود آنها به متن مردم و مشکلات جامعه خودشان جلوگیری می‌نمود به طوری که اینک بسیاری از شاعران ما در میان مردم ایران شناخته‌شده‌تر از میان مردم خودشان‌اند. اینها و جز اینها طلب جایی را می‌کرد که از خود ما باشد تا در آن کار ذوقی بچها دور از آشوبهای حزبی و جناحی به نشر برسند. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان این مجال میمون را فراهم کرد. فصلنامه دزدی امید می‌برد که بتواند فضایی سالم و دلخواه برای هنرمندان محجرب وطن فراهم نماید.

۵✓

افق دیگری که مدنظر ماست، باز نمودن باب دیالوگ فرهنگی با برادران همزبان و هم‌فرهنگ ماست که روزگاران درازی مهجور و مشتاق دور از هم نگاه داشته شده‌اند. حاکمیت‌های مستبد و بی‌فکر، سالیان درازی چندان به اضلاله فکر و فرهنگ اشتغال ورزیدند تا سرانجام سیمای ملت را سخت ناخوانا و مغشوش نمودند. سیمایی که نه در شان گذشته فرهنگی ما بود و نه شایسته تاریخ سراسر حماسه ملّی ما. اینان از طرفی مردم را از ریشه‌های فرهنگی‌شان جدا کردند و از طرفی نتوانستند لایس درخوری از فرهنگ جدید به قامتشان ببوشانند. این بود که از گذشته بردیدیم و به آینده نرسیدیم و امروز نه کسی ما را میراث‌بر بزرگانی چون مولوی، سنایی و بوعلی می‌شناسد و نه در فرهنگ نوین معاصر جای مشخصی داریم. این گونه‌است که کلمه افغانی به دشتنامی مبدل شده‌است، به جای آن که افتخاری بزرگ باشد. و ما چنان‌که اشاره شد، امیدواریم افغانستان به عنوان مهد تاریخی ادبیات دری، موقوف از دست‌رفته اش را باز یابد و حلقه اتصالی باشد میان حلقات گمشده زبان پارسی، از آن سوی آمو گرفته تا شبه قاره و ایران، تا این فرهنگ دیرپای و محتشم، یک بار دیگر روزهای رفعت خود را به یاد بیاورد و در این راه، چشم به یاری دوستان ایرانی، تاجیکی و... خود داریم.

ریز وصل دوستداران یاد باد
یاد باد آن روزگاران یاد باد

والسلام
سرمدبیر

سراسر آینه



نثر درسی، شماره دو / ۳